

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۷۹ - دوشنبه ۹۶/۱/۲۱

مفتوح بودن باب اجتهاد

معنای اجتهاد، لغتاً و اصطلاحاً از حیث فعل و نیز از حیث ملکه روشن شد. قبل از آنکه وارد بحث بعدی شویم، مناسب است در اینجا بحثی را استطراداً طرح کنیم.

طبق آنچه که گفتیم، اجتهاد یعنی استنباط احکام شرعی فرعی از مدارک آن، اعم از کتاب و سنت و اجماع و عقل. و این کار اختصاص به کسی دون دیگری ندارد؛ زن یا مرد، بالغ یا طفل، جوان یا پیر می‌تواند مجتهد باشد. اشخاصی که در قرون سابقه بودند می‌توانستند مجتهد باشند، افرادی که در این زمان هم هستند می‌توانند مجتهد باشند. به تعبیر دیگر می‌توان گفت باب اجتهاد بر همه باز است و اختصاص به فردی دون دیگری و زمانی دون زمانی ندارد. البته اگر ابزار اجتهاد را داشته باشند.

از اینجا معلوم می‌شود سخنی که در میان عامه معروف شده است و تقریباً به طور کامل جا افتاده است که در این زمان، اجتهاد ممکن نیست و باب اجتهاد منسد است، حرف بی‌ربط و بی‌پایه‌ای است و هیچ دلیلی و حتی شبه دلیلی خصوصاً به نحوی که در میان عامه رایج است، بر این مطلب نمی‌توان اقامه کرد. عامه می‌گویند در زمان ما فقط مجتهدین منتسب، می‌توانند وجود داشته باشند. «مجتهد منتسب» یعنی مجتهدی که در درون یک مذهب می‌تواند اجتهاد کند؛ یعنی مجتهد، یکی از مذاهب معروف و چارچوب آن را می‌پذیرد و در درون آن و با معیارهای آن مکتب می‌تواند اجتهاد کند، وگرنه مجتهد مطلق و غیر منتسب، در این زمان‌ها وجود ندارد.

این مسئله قضیه‌ای است که عمدتاً منشأ سیاسی دارد. وقتی سردمداران حکومت و وابستگان آنها و چه بسا بعض معاریف از علمای آنها دیدند که اختلافی عمیق و تشتی فوق‌العاده در میان عامه مسلمان‌ها وجود دارد و ضایعات زیادی به دنبال دارد، به فکر افتادند که به نحوی این اختلافات را جمع کنند. عامه قبل از حصر مذاهبشان در مذاهب اربعه، مذاهب متعددی داشتند که برخی معروف‌تر و برخی کمتر معروف بودند. رؤسای فرقه‌ها نیز مختلف بودند، مثل سفیان ثوری، ابن ابی‌لیلی، قتاده و امثال این‌ها که هر کدام برای

خودشان رجلی بودند و تبعیتی از دیگری نداشتند. این‌ها از معاریف هستند، غیر معروف هم کثیراً وجود داشته‌اند. در آن ازمنه، وقتی کسی به منابع قدرت نزدیک‌تر بود یا اینکه شاگردانش نزدیک به قدرت بودند، معمولاً فکر، روش و فقهش حاکمیت بیشتری پیدا می‌کرد.

به هر حال بعض خلفای عباسی از جمله «القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحاق بن مقتدر» که بین حدود ۳۸۰ تا ۴۲۲ ه.ق خلیفه بود، تصمیم می‌گیرد مذاهب را محدود کند و اختلافات و پراکندگی‌ها را جمع و جور کند. البته در طول تاریخ، حداقل دوبار یا شاید هم بیشتر این حرکت انجام شد، ولی ظاهراً اولین حرکت از سوی او رخ داد که هم‌زمان با اواخر عمر سید مرتضی و اواسط زندگانی شیخ طوسی رحمتهما بوده است. نقل می‌کنند که خلیفه وقت گفته بود که هر کدام از مذاهب اگر بتوانند فلان مبلغ را - مثلاً یک میلیون دینار - بدهند، مذهبشان رسمی می‌شود. کسانی که توانستند این مبلغ را جمع کنند، رسمیت پیدا می‌کردند اما آنهایی که نتوانستند یا احیاناً صلاح ندانستند این کار را انجام دهند و این پول را ندادند، رسمیت پیدا نکردند. البته این ظاهر قضیه بوده است و شبهه‌ای نیست که این قضایا و وعده‌ها و پیمان‌ها، مثل پیمان‌های امروز بوده است که در ظاهر چیزی می‌گفتند و حتی اگر طرف دیگر به پیمان‌ش عمل می‌کرد، آنها پایبند نبودند؛ چه بسا پول را می‌گرفتند و چند صباحی مهلتی می‌دادند و بعد هم به روش سابق برمی‌گشتند. ذات آنها بر ظلم و انحراف و دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام بنا نهاده شده بود، چگونه می‌توانستند شیعه‌ای را که دنبال حق است و آنها را غاصب می‌داند تحمل کنند.

به هر حال این منشأ سیاسی و اجتماعی وجود داشته است و آن را تبلیغ می‌کردند و کم‌کم مسئله حصر مذهب در مذاهب اربعه را تئوریزه کردند و علمای عامه، کتاب‌ها و رساله‌ها در این باب نوشتند و خواستند این مسئله را مدلل کنند. ولی حقیقت آن است که این‌ها بی‌پایه است و هیچ دلیلی ندارد و واقعاً معنا ندارد که بگوییم مذهبی که قابل تقلید هستند، فقط مذهب ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل است.

چگونه این‌ها که بعضاً اواخر قرن دوم ظهور کردند، قولشان حجت باشد و فرضاً کسی که هم‌عصر امام صادق علیه‌السلام یا قبل از ایشان بوده است، رأیش حجت نباشد؟! به چه دلیل مثلاً تقلید از فقه ابوحنیفه درست باشد اما تقلید از ابن ابی‌لیلی یا سفیان ثوری جایز نباشد؟! یا چرا اگر کسی این زمان پیدا شد که همه منابع و اطلاعات آنها را دارد و کتاب‌های آنها و شاگردانشان را دارد، ولی چیز دیگر می‌فهمد یا اصلاً یقین می‌کند آنها اشتباه کردند، باز هم باید از آنها تقلید کند؟!

جالب آن است که ظاهراً حتی تبعیض در تقلید هم نزد آنها جایز نیست و جایی ندیدم که قائل باشند،

بلکه برخی به شکل مطلق گفته‌اند که تبعیض در تقلید نمی‌شود کرد، تا حداقل اگر جایی کسی دید فکرش با ابوحنیفه سازگاری دارد، مذهب حنفی را رعایت کند و در مسئله دیگر مذهب حنبلی را رعایت کند؛ حتی این مقدار را هم بر نمی‌تابند.

آری در طول تاریخ، برخی از عامه بوده‌اند که قائل به جواز اجتهاد شده‌اند و حتی قائل شده‌اند که فقه شیعه هم مجزی است، اما این‌ها نادر هستند و شاذهای از عامه‌اند.

در قرن‌های بعد، قضیه حصر در مذاهب اربعه در زمان مستعصم دوباره به نحو جدی‌تر مطرح شد و در اقصی نقاط کشورهای اسلامی تلاش کردند که هر صدا و هر مذهب دیگری را به جد خاموش کنند و موفق شدند این حرف باطل را به کرسی بنشانند.

حصر باب اجتهاد از لحاظ شیعه هیچ معنایی ندارد. البته نقل می‌کنند در برهه‌ای از زمان، عظمت شیخ طوسی رحمته‌الله چنان فراگیر شده بود که معمولاً علمای شیعه جرأت نمی‌کردند خلاف شیخ طوسی رحمته‌الله فتوا بدهند، تا زمانی که ابن ادریس جرأت کرد و بر خلاف حرف زد. اما اصل این مطلب چقدر صحت داشته باشد یا اینکه کیفیت و مقدارش چگونه بوده است، جای تأمل است. جزء مسلمات است که باب اجتهاد به نظر شیعه باز است و از لحاظ شیعه، فرد باید مجتهد یا مقلد باشد یا در جاهایی که می‌شود، احتیاط کند و جاهایی که نمی‌شود و دوران امر بین محذورین است، چاره‌ای جز اجتهاد یا تقلید ندارد. این سخن، به ضمیمه نقل اجماع بر اینکه تقلید از میت حداقل ابتدائاً جایز نیست، دلالت دارد که در هر زمانی اجتهاد ممکن است و باید در هر زمانی مجتهدی وجود داشته باشد و مجتهد شیعه خودش را فقط مرهون دلیل می‌داند؛ خواه مخالف نظر دیگران باشد یا موافق باشد، مگر اینکه موافقت یا مخالفت دیگران کشف از دلیلی کند و إلا صرف نظر از این جهت، برای هیچ مسلکی این خصوصیت را قائل نیست که نتوان خلاف آن اجتهاد کرد.

آثار اجتهاد

مراد از آثار، اعم از آثار عقلی و شرعی اجتهاد است. ابتدا مجتهدی را که قوه اجتهادش به فعلیت رسیده و واقعاً استنباط کرده است را بررسی می‌نماییم. این اجتهاد عمدتاً سه اثر دارد:

اثر اول: جواز عمل مجتهد به استنباط خود و حرمت عمل به غیر آن

یکی از آثار اجتهاد، جواز عمل مجتهد به مستنبطات خود است. جواز در اینجا بالمعنی الاعم است و ممکن است به حسب مورد، وجوب باشد. هر مجتهدی می‌تواند به رأی خود عمل کند، مرد باشد یا زن،

بالغ باشد یا غیر بالغ، سیاه باشد یا سفید، در این زمان باشد یا آن زمان. و حرام است که به غیر از آن عمل کند؛ زیرا کسی که بالفعل اجتهاد کرده است و مثلاً فهمیده که نماز جمعه در عصر غیبت واجب است، نمی‌تواند به آن عمل نکند حتی اگر شخص دیگری از مجتهدین بگوید نماز جمعه حرام است یا واجب نیست؛ زیرا در این مسئله او مجتهد است؛ یعنی اینکه تمام آنچه دلیل بر حرمت یا عدم وجوب می‌تواند باشد، مخدوش می‌داند و دیگری را که چنین فتوا داده است، تخطئه می‌کند. ولو اینکه بگوید او از من با استعدادتر است، یا معترف باشد در مجموع از من اعلم است، اما آن مسئله‌ای که استنباط کرده معنایش این است که در این مسئله غیر او اشتباه کرده است و من این مسئله را می‌دانم و او جاهل است؛ نه اینکه کلاً کمتر از من می‌داند. لذا معلوم است عقل به او اجازه نمی‌دهد که به حکمش عمل نکند؛ زیرا حجت بر او تمام است و حجت دارد که دیگری خطا کرده است. این مسئله امر واضحی است که هر که استنباط کرده است و مجتهد است، جایز و بلکه جاهایی که اقتضای وجوب دارد واجب است که طبق نظر خودش عمل کند و نمی‌تواند به نظر دیگری عمل کند.

آیا کسی که دارای ملکه اجتهاد است، می‌تواند تقلید کند؟

مهم جایی است که کسی دارای ملکه اجتهاد می‌شود، ولو حتی هیچ مسئله‌ای را استنباط نکرده باشد - که البته کمتر اتفاق می‌افتد - فرض می‌کنیم مسائلی را هم استنباط کرده، ولی مهم این است که ملکه اجتهاد دارد؛ یعنی *إن شاء أن يستنبط، كان قادراً عليه*، اما فرضاً حوصله استنباط همه مسائلی که مورد ابتلا است، مثل نماز و روزه و حج و طهارت را ندارد؛ چون کار آسانی نیست و وقت و حوصله می‌خواهد. آیا این شخص که ملکه استنباط را دارد، باید حتماً اجتهاد یا احتیاط کند یا می‌تواند رجوع به غیر کند؟

این یکی از مسائل مهم و ریشه‌ای است و از قدیم طرح شده است و تقریباً همه یا به تعبیر دقیق‌تر تعداد زیادی که ما از قائلین به جواز تقلید دیدیم گفته‌اند: *من يقدر على الاستنباط لا يجوز له التقليد*. الا اینکه از بعضی نقل شده است، از جمله سید محمد مجاهد رحمته الله صاحب *مناهل* و فرزند صاحب ریاض رحمته الله

۱. سرنوشت ایشان، یکی از مسائل مهمی است که ما باید توجه داشته باشیم که روحانیت وقتی کاری را به دست می‌گیرد، خودش باید مستقل باشد و کسان دیگری نتوانند تصمیم‌گیری کنند. قضیه او هم نظیر قضیه مشروطه بود. وقتی که رهبری مجاهده و دفاع در مقابل روس را به عهده گرفت اما مدیریت با شخص دیگری بود و رهبری معنوی با ایشان بود، آن شکست عجیب و افتضاحات پیدا شد و آن سید مجاهدی که آنقدر عظمت داشت یکباره افت کرد. مشکلاتش هم ناشی از این بود که کار دست کسان دیگری بود و ایشان فقط موتور محرکه مردم بودند. آن چیزی که معمولاً دشمنان از ما می‌خواهند، این است که می‌گویند شما هر وقتی که ما می‌خواهیم، بیاید در صحنه و هر وقت که ما

که گفته است چنین نیست. البته بر حسب نقل، ایشان گفته است مانعی ندارد کسی که استنباط نکرده است ولو ملکه را دارد، رجوع به دیگری کند. عمده دلیلش هم این است که اگر تا کسی ملکه پیدا کرد، واجب باشد همه مسائل مورد ابتلاش را استنباط کند، حرج بر او است. همان طور که احتیاط حرج است، استنباط هم حرج است و آسان نیست که انسان همه مسائل را استنباط کند.

از بعض عباراتش^۱ که این دلیل را آورده است، استنباط می شود که بنابراین آنجایی که حرج است می تواند تقلید کند، مگر اینکه این مطلب را به عنوان حکمت گفته باشد و قائل باشد مطلقاً جایز است و حکمتش این است. از عباراتی که من دیدم، روشن استفاده نمی شود که مرادش چیست. البته اگر کسی همه کلماتش را ببیند، ممکن است بفهمد. شیخ رحمته الله و برخی دیگر که از ایشان نقل کرده اند، جواز را علی الاطلاق نقل کرده اند^۲ و قاعدتاً شیخ رحمته الله که از ایشان تعبیر به «سید مشایخنا» می کند اعرف به مبانی استادش است. به هر حال این مسئله مهم است و باید رسیدگی شود.

اینکه این سخن چه مقدار قائل دارد، مهم نیست؛ زیرا فی الجمله قائل دارد و این چنین نیست که طرف مقابلش ضروری باشد که صاحب ملکه نتواند تقلید کند و اگر احیاناً دلیلی قائم شد بر اینکه صاحب ملکه می تواند قبل از استنباطش تقلید کند، می شود اخذ بدان کرد. البته بعد که استنباط کرد معلوم است که دیگر نمی تواند تقلیدش را ادامه بدهد.

نخواستیم بروید در خانه بنشینید. اگر به اسم اسلام و به اسم قرآن و اهل بیت علیهم السلام کار بشود، باید تا آخر بشود؛ جنگ است یا صلح، و الا هم از لحاظ شرعی اشکال دارد و هم از لحاظ عملی ما می بینیم نتایج سوئی داشته است، چنانکه در جنگ با روس یا در قضیه مشروطه یا نهضت ملی شدن نفت واقع شد یا قضایای دیگر. حالا هم متأسفانه به نوعی این گونه هست و عده ای هستند که از اسلام و روحانیت مادامی که به عنوان ابزار در اختیارشان باشد استفاده می کنند اما وقتی که کارشان تمام شد، دیگر یادشان می رود.

۱. المناهل (سید محمد مجاهد طباطبایی)، کتاب القضاء، منهل جواز القضاء لغير المجتهد، ص ۶۹۹:

... و ممّا یؤید ذلک ان اکثر الاحکام الشرعیة من الواجبات و المحرّمات الّتی قام علیها الادلة القاطعة و البراهین الساطعة من الكتاب و السنة تسقط باستلزامها الحرج و الضرر و من جملة ذلک وجوب سقوط الاجتهاد علی من لم يبلغ درجته و جواز التقليد له و من جملة ذلک أيضا سقوط وجوب تقليد الاعلم و الاورع و الحیّ حیث یتعسر تقلیدهم و من جملة ذلک سقوط الاجتهاد عن المجتهد لضرورة من ضیق الوقت و نحوه و جواز التقليد له فان العمدة فی جمیع ذلک القواعد المشار الیها و ان دلّ علی غیرها أيضا.

۲. الاجتهاد و التقليد (شیخ انصاری)، ص ۵۳:

هل يجوز لمن له ملكة الاجتهاد، التقليد فيما لم يجتهد فيه فعلا أم يتعين عليه الاجتهاد؟

قولان المعروف عندنا العدم بل لم ينقل الجواز عن أحد منا و أنما حكي عن مخالفينا على اختلاف منهم في الإطلاق و التفصيلات المختلفة نعم اختار الجواز بعض سادة مشايخنا في مناهله ...

دلیل شیخ انصاری رحمته الله بر عدم جواز تقلید شخص دارای ملکه اجتهاد

شیخ رحمته الله در رساله اجتهاد و تقلید می‌فرماید: یک دلیل بر اینکه شخص دارای ملکه باید استنباط کند و نمی‌تواند تقلید کند، اصل است. اصل آن است که رأی دیگری برای او حجت نیست؛ چون حجیت رأی یک شخص غیر معصوم برای دیگری، احتیاج به دلیل دارد و دلیلی برای حجیت رأی دیگری برای ذوالملکه موجود نیست. البته این یک اصل است و مهم نیست و اگر از طرف دیگر دلیل قائم شد، می‌توانیم اصل را کنار بگذاریم.

دلیل دیگر، عمومات و جوب رجوع به سنت و احکام است مگر نسبت به کسی که قاصر باشد، و آن که دارای ملکه اجتهاد است که قاصر نیست، پس عمومات می‌گویند باید اجتهاد کند.

در مورد اصل همان‌گونه که بیان شد، هرچند درست است که اصل، عدم حجیت قول شخص غیر معصوم برای هر کسی است، اما اگر دلیلی در مقابل وجود داشت بدان اخذ می‌شود. لذا باید بینیم دلیل وجود دارد یا خیر.

اما در مورد عموم و جوب رجوع به کتاب و سنت، باید دید مقصود از آن چیست؟ آیا یعنی ما دو وظیفه داریم؟ یک وظیفه داریم که مثل ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ را اطاعت کنیم، یکی هم جوب رجوع به کتاب و سنت است؟ اگر این مراد است، درست نیست؛ زیرا جوب رجوع به کتاب و سنت، همان اطاعت اوامر و نواهی کتاب و سنت است، چیز دیگری نیست. دو جوب نیست که اگر فرض کنیم کسی نماز نخواند، دو حرام مرتکب شده باشد؛ یکی ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ را اطاعت نکرده و یکی رجوع به کتاب را اطاعت نکرده باشد. معلوم است که دو جوب نیست، بلکه نظیر ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ که ارشاد به حکم عقل است، این ادله هم ارشاد به همان اوامر خاصه‌ای است که وجود دارد یا جوب غیری دارد، پس جوب جدایی نداریم. حال که چنین شد باید دید راهی به غیر از مراجعه مستقیم، برای صاحب ملکه به نفس اوامر و نواهی وجود دارد؟

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. همان:

و عمدة أدلة الفائلین بالمنع الأصل بتقریرات و عموم الأدلة الدالة علی وجوب الرجوع إلى الكتاب و السنة فی الأحكام خرج منها القاصر عن ذلك.